

**ORIGINAL ARTICLE**

# Introductory Concepts of the Transcendental Legislative Revelation Process from the Divine Dialectical Perspective of Ibn Arabi

Alireza Sadeghshirazi<sup>1</sup>, Marziye Akhlaghi<sup>2</sup>, Seyyed Ali Alamal-hoda<sup>3</sup>, Meysam Sefid Khosh<sup>4</sup>

1. Ph.D. Student of Islamic Philosophy and Theology, Payame Noor University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor, Department of Philosophy, Payame Noor University, Tehran, Iran.

3. Professor of Philosophy Department, Payame Noor University, Tehran, Iran.

4. Associate Professor of Wisdom and Theology Department, Faculty of Theology and Religions, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

**Correspondence**

Marziye Akhlaghi

Email:

[akhlaghimarziye37@gmail.com](mailto:akhlaghimarziye37@gmail.com)

**How to cite**

Sadeghshirazi, A.; Akhlaghi, M.; Alamal-hoda, S.A.; Sefid khosh, M. (2023). Introductory Concepts of the Transcendental Legislative Revelation Process from the Divine Dialectical Perspective of Ibn Arabi. SADRĀ'Ī WISDOM, 11(1), 113-124.

**ABSTRACT**

The process of transversal legislative revelation of the treatise is consistent with five concepts in Ibn Arabi's mystical system. The main issue in this article is what these concepts are and how to consolidate them into the process of revelation of the Prophet in the complex and intertwined network of fluid concepts of Ibn Arabi's epistemology. The approaches obtained in this research show that the five concepts of "minute", "dilution", "soul", "light" and "tip" are focused on each other in the process of revelation and complement each other. The minute positioning and determination of both sides of the main negativity provides the possibility of any awareness and emergence, such as the possibility of the emergence of legal awareness and revelation of the treatise. Thinning is the radius of the data of the nominal truths which performs the illumination of the illumination. Dilution is the radius of the data of the nominal truths which performs the illumination of the brightness and in the process of revelation, determines and mediates the names involved in revelation, that is, life, light, wise, sage, speaker, hearer, and seer at the source of the eternity of the heart. The soul is the same as the derivatives of the divine names (truth), especially the name of revelation, which mediates the determination of the truth of the invisible and reasonable, but effective name of revelation in the eyes of the nobles, especially the heart of the prophet. And light is the illumination of the truth of the name of light, which has the aspect of revealing the essence for itself and, consequently, for the manifestations of itself, and its string-like radii make it pos.

**KEYWORDS**

Divine Dialectic, Minute, Dilution, Soul, Light, Point, Revelation.

نشریه علمی

## دو فصلنامه حکمت صدرایی

«مقاله پژوهشی»

# مفاهیم مقوم فرایند وحی یابی عرضی تشریحی رسالی از منظر دیالکتیک الهی ابن عربی

علیرضا صادق شیرازی<sup>۱</sup>، مرضیه اخلاقی<sup>۲</sup>، سیدعلی علم الهدی<sup>۳</sup>، میثم سفیدخوش<sup>۴</sup>

### چکیده

فرایند وحی یابی، در نظام عرفانی ابن عربی با پنج مفهوم قوام می یابد. مسئله اصلی در این مقاله، چستی این مفاهیم و چگونگی قوام بخشی آن به فرایند ایحاء و وحی یابی نبی، در شبکه پیچیده و درهم تنیده مفاهیم ذومعنا و تفسیرپذیر منظومه معرفتی ابن عربی است. رهیافت های به دست آمده در این پژوهش نشان می دهد، پنج مفهوم «دقیقه»، «رقیقه»، «روح»، «نور» و «نکته»، در فرایند وحی، معطوف و مکمل معنایی یکدیگرند. دقیقه، امکان هرگونه آگاهی و ظهور؛ من جمله امکان ظهور آگاهی وحیانی تشریحی رسالی را فراهم می آورد و رقیقه (تعین بخش اسماء) شعاع های داده های حقایق آسمانی است که طرف سازی تضایف اشراقی را به انجام می رساند و در فرایند وحی، اسماء دخیل در وحی؛ یعنی حی، نور، علیم، حکیم، متکلم، سمیع و بصیر را در مبدأ قابلی مرآتیی قلبی متعین می سازد و وساطت می کند. روح، همان رقایق اسماء الهی (حقیقت) خصوصا اسم الحی است که تعین یافتگی حقیقت معدوم العین و معقول؛ اما مؤثر اسم الحی را در مرآتیی اعیان، خصوصا مراتب قلب نبی وساطت می کند و نور؛ همان افاضه و اضافه اشراقی حقیقت اسم النور است که جنبه آشکارگی کنه ذات برای خویش و بالتبع آن، برای ظهورات خویشتن را عهده دار است و شعاع های ریسمان مانند او، روابط و مناسبات رقایقی و ظهور اطوار تکلمی و علمی وحی نبوی را به نحو فعل گفتاری در مرآت قلب نبی میسر می سازد. نکته، رد و اثری است که از انعکاس حقایق آسمانی در مرآت قوابل وضع و رفع می شود.

### واژه های کلیدی

دیالکتیک الهی، دقیقه، رقیقه، روح، نور، نکته، وحی.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
۳. استاد گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
۴. دانشیار گروه حکمت و کلام دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:  
مرضیه اخلاقی  
رایانامه:

akhlaghimarziye37@gmail.com

استناد به این مقاله:

صادق شیرازی، علیرضا؛ اخلاقی، مرضیه؛ علم الهدی، سیدعلی؛ سفیدخوش، میثم (۱۴۰۲). مفاهیم مقوم فرایند وحی یابی عرضی تشریحی رسالی از منظر دیالکتیک الهی ابن عربی. دو فصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۱۱ (۲)، ۱۱۳-۱۲۴.

نگاه هستی‌شناختی ابن‌عربی در تبیین چیستی و هستی‌وحی است. آقایان سید محمد و سید رضی قادری در این مقاله با تبیین نگاه هستی‌شناختی ابن‌عربی، تلاش کرده‌اند تا به هستی‌شناسی وحی بپردازند؛ اما در مورد مسئله اصلی این مقاله؛ یعنی مفاهیم پنج‌گانه مقوم فرایند وحی‌یابی عرضی تشریحی رسالی از منظر ابن‌عربی، هیچ پژوهشی انجام نشده است و رویکرد و دیدگاه مذکور در این نوشتار، اولین تئوری مطرح شده در این زمینه به شمار می‌رود.

### مفهوم‌شناسی

نگارنده بسیاری از اصطلاحات ذکر شده در این مقاله را با غور در متون عرفانی ابن‌عربی استخراج کرده است؛ به همین سبب لازم است تا این واژگان مفهوم‌شناسی شوند؛ اما تبیین یکایک این مفاهیم در این مقال نمی‌گنجد و با نظر به تخصصی بودن این پژوهش، تخصص و توانمندی مخاطب در فهم و دریافت معنایی این اصطلاحات پیش فرض گرفته شده و صرفاً عبارت «وحی‌یابی عرضی تشریحی رسالی» و «دیالکتیک الهی» به طور مختصر تبیین می‌گردد.

### وحی‌یابی عرضی تشریحی رسالی

ابن‌عربی وحی را در یک تقسیم‌بندی اصولی، به دو قسم «ذاتی» و «عرضی» تقسیم می‌کند. مقصود وی از وحی ذاتی، وحی‌ای عام و فراگیر است که بدون استثنا تمام مخلوقات حق تعالی، اعم از ناقص و کامل، شجر و حجر، انس و جن، آسمان‌ها و زمین و کل ماسوی‌الله مورد خطاب قرار می‌گیرند (ابن‌عربی، بی‌تا: ۳/ ۳۹۳ و ۱، ۳۹۸/۴).

وحی عرضی نیز به دو قسم منقسم می‌شود: ۱- وحی عرضی غیرتشریحی - غیررسالی؛ ۲- وحی عرضی تشریحی - رسالی. این دو قسم مختص انسان است و مفهوم‌منه یا خروجی معارف و حیانی تشریحی رسالی با خروجی معارف وحی عرضی غیر تشریحی رسالی عرفا و اهل مکاشفه و همچنین با معارف حدیث قدسی و معارف احادیث نبوی تفاوت دارد. اگر وحی عرضی با «دلیل و بینه» از سوی خدا همراه باشد، مصداق وحی عرضی تشریحی رسالی است و اگر معیتی با دلیل و بینه نداشته باشد، مصداق الهام، مبشرات، کشف و شهودهای عارفان و اولیاء الهی

### مقدمه

کیفیت ایحاء و وحی‌یابی نبی مکرم اسلام و تبیین پیچیدگی‌های آن، از عصر نزول وحی تا به امروز، محل اختلاف نظر بسیاری شده است. شاید سخت‌ترین مرحله توجیه و تبیین این فرایند، به توضیح و تفسیر چگونگی نزول وحی بازگردد که ابن‌عربی به عنوان یکی از صاحب‌نظران در این حیطه، با مطرح کردن منطق سه‌حدی و چند ارزشی هولاهو، نفی و اثبات را با هم جمع کرده و از غیر و بیگانه، یگانه پرورده است.

نگارنده معتقد است برای شناخت صحیح نظام فکری ابن‌عربی، می‌بایست طرحی نو در انداخت و با الهام از محکم‌ترین مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی عرفانی و با استفاده از متون و اصطلاحات پرتواتر در متون ابن‌عربی، نظامی با دستگاه مفهومی متناسب با این معانی بلند و ژرف تدارک دید. شاید این‌گونه میسر شود تا این مواجید و ادواق حکیمانه و پرمغز را از زیر آوار کهن نواقص منطق دوارزشی و رئالیسم خام و پیشرفته و تئوری مطابقت بیرون آوریم. به هر میزان در این امر خطیر و عظیم موفق شویم، هضم و فهم سخنان شطح‌گونه و گاه متهاافت آثار پیچیده ابن‌عربی و سایر عرفا و حکما سهل‌تر می‌شود.

مهم‌ترین پرسش مطرح در این حوزه، مربوط به «چیستی مفاهیمی است که قوام‌بخش فرایند وحی‌یابی عرضی تشریحی رسالی» با نظر به متون عرفانی ابن‌عربی است و بعد از این پرسش، با مسائل جزئی‌تری نیز مواجهیم: از جمله فرایند وحی‌یابی عرضی تشریحی رسالی مخصوص انبیا رسول و این که به چه کیفیت و مکانیزمی ایحاء الهی و وحی‌یابی رسول، با توجه به مفاهیم مقوم این فرایند، میسر می‌شود؟ در این مقاله تلاش بر این است تا با استفاده از پنج مفهوم مقوم دیالکتیک الهی، نظرگاه ابن‌عربی درباره وحی عرضی تشریحی رسالی نبوی تبیین شود.

### پیشینه پژوهش

در زمینه وحی و فرایند وحی‌یابی نبی، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است؛ از جمله مقاله «ابن‌عربی و تحلیل وحی» اثر عبدالله نصری است که با تبیین حقیقت محمدیه به عنوان صادر اول، فرایند نزول وحی را از دیدگاه ابن‌عربی، توضیح می‌دهد. البته در این پژوهش هیچ اشاره‌ای به نقش مفاهیم پنج‌گانه مذکور در این مقاله، در نزول وحی نکرده است. مقاله دیگر در این زمینه «نقش

۱. فإن الوحی الذاتی الذی تقتضیه ذواتهم، هو أنهم یسبحون بحمد الله لایحتاجون فی ذلک الی تکلیف بل هو لهم؛ مثل النفس للمتفس و ذلک لکل عین علی الانفراد.

متافیزیک مبتنی بر آن (رتالیسم خام و پیشرفته) و معرفت‌شناسی گزاره‌ای مبتنی بر بدیهی - نظری را منتفی ساخته است.

واژه دیالکتیک ریشه یونانی دارد و در فارسی معمولاً به هنر گفت‌وگو ترجمه می‌شود. فرایند دیالکتیک به زبان ساده این‌گونه قابل توشیح است: امر الف برای داشتن محتوای انضمامی و عینی باید متعین شود. تعیین یافتن مستلزم حد مرز داشتن با دیگری است؛ اما همیشه هر حد و مرزی دارای دوسویه است؛ مانند درب خانه که هولاهو است؛ یعنی هم جزئی از حریم خانه است و هم روی و سویی به سمت غیر خانه (حریم عمومی) دارد. پس درب نیز «هم این هم آن است و نه این نه آن است = هولاهو». هر مرز فیزیکی و جغرافیایی نیز بر همین منوال است؛ بنابراین متعین شدن و مرز و حد یافتن الف، هم باعث ایجاد الف و هم باعث ایجاد «نالف» در آن سوی مرز شده است.

الف و نالف در تقابل تناقض و تضاد با یکدیگر هستند، ناگزیر ایجاد الف به ایجاد نقیض الف (نالف) می‌انجامد؛ این یعنی وقوع تناقض. از دیگر سو نالف، قرار بود با مرز و حد یافتن و متعین شدن «الف» طرد شود؛ اما به جای طرد و نفی شدن، نالف نیز از همان حیث و جهت تعیین یافتگی الف، با او متعین شد و تناقض محال واقع و ممکن شد و رخ داد.

دیالکتیک الهی در ساختار عرفانی اسماء‌الله ابن‌عربی این‌گونه سامان می‌یابد که اسماء‌الله برای آشکار شدن و دریافت تفصیلی تثبیتی خویش، گزیر و گزیری از ظاهر شدن ندارند و ظاهر شدن فقط می‌تواند در مظهر (مرآت قلب) رخ‌نمایی کند و به ناچار متعین شود. در نتیجه حقیقت ظاهر شونده، در مظهر متعین می‌شود و تضایف اشراقی دوری (بازتابی) محتاج دو طرف است و یکی بدون دیگری قابل تصور نیست. در نتیجه دیالکتیک هولاهو = نفی و اثبات = تعیین یافتگی نفی است، پیوسته ساری و جاری است.

دیالکتیک در بازتجلی اول نیز جاری است و تعیین علمی احدی وجود مطلق، فقط با وقوع یافتن امر متناقض محال و نقض اصل هوهویت و انقلاب در ذات یافتن و پذیرش واسطه میان وجود و عدم (شق ثالث) است که امکان ظهور معنادار برایش میسر می‌شود. پس وحدت وجود مطلق خداوندی فقط در تخیل برزخ الهی و رؤیایی الوهی احدی خویش است که می‌تواند ثبوت

غیر سول است. مقصود از دلیل و بینه در وحی عرضی تشریحی رسالی، «حضور جبرئیل روح‌الامین در فرایند ایحاء الهی و وحی‌یابی نبی» است. حضور جبرائیل روح‌القدس در وحی تشریحی رسالی، شرط ضروری است؛ این یعنی آن که وحی عرضی تشریحی رسالی قرآنی با الفاظ و عبارات عربی توسط اطوار کلامی، با وساطت صورت حجابی جبرئیلی، به نبی افاضه و نازل می‌شود (ابن عربی، بی‌تا: ۲/۲۵۸ و ۲۵۹).

### دیالکتیک الهی

عالم اندیشه محدود به یک تئوری و یک منطق خاص نیست بلکه غیر از رتالیسم خام و منطق دوارزشی (صدق و کذب)، شیوه‌های دیگری؛ از جمله دستگاه مفهومی دیالکتیک برای نظرورزی موجود است که متعاطیان خود را دارد.

نگارنده معتقد است مبانی عرفان مسلمانان عموماً و ابن‌عربی به طور خاص، شاید فقط با منطق تناقض محور دیالکتیک الهی؛ در مقابل منطق دو ارزشی قابل تبیین و توصیف باشد. روش منطق دوارزشی، همان گزاره‌های مبتنی بر «صدق یا کذب» است که از طریق تقسیم تصورات و تصدیقات به بدیهی و نظری و ارجاع نظری به بدیهی، در قالب استنتاج از دل صغری و کبری گزاره حاصل می‌شود و البته برخی از اشکال عقیم‌اند و برخی منتج (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۵۷ و ۲۵۸). در نقطه مقابل در طول تاریخ اندیشه، طیفی از متفکران<sup>۱</sup> در شرق و غرب عالم بوده و هستند که به نظام معرفتی‌ای دست یافته‌اند که منطق آن «یا این یا آن» نیست بلکه روش آن‌ها «هم این، هم آن و نه این و نه آن» است. ابن‌عربی یکی از عارفان و اندیشمندان است که به گونه‌ای اخیر می‌اندیشد و اصطلاح شخصی خود را برای منطق چندارزشی و نارسطویی، با عبارت «هولاهو» بیان می‌کند که ترجمه پارسی آن «هم او، نه او» است (چیتیک، ۱۳۹۰: ۲۳۵). از نظر ابن‌عربی اجتماع نقیضین نه تنها محال نیست بلکه در هر دم واقع شدنی است و ناگزیر اصل هوهویت و امتناع تناقض و طرد شق ثالث را نه تنها غیرممکن نمی‌داند بلکه وقوع یابنده در هر تعیین امکانی می‌یابد. بدین ترتیب، تمام منطق دوارزشی (صدق یا کذب) و

طیف، در تاریخ فلسفه غرب، از یونان باستان بر سر پرسش‌های عمده عالم انسانی با یکدیگر ماجراها داشته‌اند که شرح این ماجراها و جدل‌ها در کتب مفصل تاریخ فلسفه مضبوط افتاده است.

۱. شاید شاخص‌ترین آن فیلسوفان، هراکلیتوس باشد. همان کسی که گفته بود: در یک رودخانه دو بار شنا نمی‌کنیم (قلیچ، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

۲. اندیشوران بزرگی به طیف منطق نارسطویی تعلق دارند ولی به دلایل زیادی که خارج از حوصله این مقال است، کمتر شناخته‌شده یا کمتر قبول خاطر یافته‌اند. این دو

تناقض، ناپایدار و گذرا است و رفع می‌شود و در نتیجه آنچه به‌جا می‌ماند رد و اثر معنی است یا به عبارت بهتر لاشه و جسد کم‌رمق معنی است و خود معنی دائماً و الی‌الابد، در مبدأش؛ یعنی در احدیت ذات، نهان شد؛ بنابراین مطابق فرایند وحی‌یابی نبی، معنی به نحوه غیرمتعین و غیرمتکثر، جز برای کنه ذات حق تعالی قابل شناخت و فهم‌پذیر نیست؛ اما معنی برای آشکارگی و برون‌ریزی، ابتدا در واحدیت علمی حق تعالی می‌بایست متعین، متمیز و متکثر شود، سپس همان محصول تمیز و تعین و تکثر یافته، به نحوه تدریجی و تفصیلی؛ به نحوه تشکیک مراتب غیرذاتگرایانه، صورت مادی و مجسم و عبارت‌مندی بیابند، با مراتب متفاوت شفافیت و وضوح و تمام‌نمایی در مرآت‌های مادی لطیف و الطف و کثیف و اکثف و الی‌آخر.

شبکه پیچیده و درهم‌تنیده مفاهیم سیال منظومه معرفتی ابن عربی مؤید این حقیقت است که پنج مفهوم «دقیقه»، «رقیقه»، «روح»، «نور» و «نکته»، مقوم فرایند وحی‌یابی عرضی تشریحی رسالی‌اند. این مفاهیم به خوبی خاصیت ارگانیک و شبکه مفهومی لایه‌لایه و تو در تو منظومه معرفتی ابن عربی را به نمایش می‌گذارند و مکمل معنایی یکدیگرند و در پاسخ‌گویی به معرفت‌وحیانی نبوی و تفاوت تشکیکی وحی تشریحی رسالی با دیگر معارف نبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رهگشا هستند. در ابتدا هر یک از این مفاهیم، با نظر به متون عرفانی ابن عربی تبیین می‌شود و سپس نحوه قوام‌یابی ایحاء و وحی‌یابی نبی از این مفاهیم ارائه می‌شود.

### دقیقه؛ انباشت حاصل از اطوار داده‌های اسمائی

ابن عربی مفهوم و اصطلاح دقیقه را تحقیقاً به معنای حد و مرز و «تعین‌یافتگی، نفی است»<sup>۲</sup> به کار می‌برد. واژه «دقیقه» در لغت حکایت از خردی و کوچکی دارد، به نحوی که عرب اسم فاعل دقاق را به معنای شغل بیختن آرد به کار می‌برد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لغت)؛ اما عمده تحلیل این اصطلاح و تعیین جایگاه آن، در توصیف و تبیین یک منظومه معرفتی سیال و لغزان مانند ابن عربی است که متأسفانه در معاجم و شروح مطول معرفتی، رد و اثری از این‌گونه تحلیل‌ها دیده نمی‌شود (حکیم، ۱۳۹۴: ۳۷۱).

شاید بهترین راه برای احراز صحت ادعای به کار بردن «دقیقه = مرحله تعین یافتگی، نفی است»، «مطالعات موردی»<sup>۴</sup>

علمی این اسما و نسبت‌های الهی و معدوم‌العین و معقول و غیبی؛ اما منشأ اثر و مرآت این اسما را در مظاهر متعینه در ماسوی‌الله را ممکن و میسر بگرداند (ابن عربی، بی‌تا: ۳۳۱/۲ و ۳۱۱ و ۳۱۲).

### فرایند وحی‌یابی عرضی تشریحی

فرایند وحی عرضی تشریحی رسالی از فیض اقدس آغاز شده و در فیض مقدس، عین ثابت قلب محمدیه (مرآت و مظهر و قوه قابلی طرف‌سازی شده در فیض اقدس)، پذیرای کامل و شفاف تمام صور مرآتیه علمیه قلبیه حق تعالی و مبدأ و قوه قابلی وحی‌یاب تشریحی رسالی می‌شود.

صورت علمیه قلبیه وحی در مرآت قابلی قلب مظهر (اعیان ثابت) در فیض اقدس، دارای التفات ارادی و خودآگاهی نیست و توجه و التفات در واحدیت علم‌الله فانی و صرفاً مرآتی آلی و ابزار است و به طریق اولی عبارت و لفظ و هرگونه تجسم و تجسیدی در آن موقف، سالبه به انتفاء موضوع است. در فیض مقدس مرآت قلب قوه قابلی تدریجاً وجد و وجدان و خودآگاهی و دیگر آگاهی تفصیلی می‌یابد و حق تعالی صرفاً در فیض مقدس خویش را در موضع مرآت لحاظ می‌کند و محصول انعکاس اول را تدریجاً به هر میزان که اراده بفرماید بر مرآت قلب مبدأ قابلی مظهر بازتابش مجدد و تدریجی می‌کند.

در نتیجه طبق مبنای ابن عربی، هیچ‌گاه معانی مجرد و ثابت کلی در عالمی مجزا، به نحو تشکیک طولی علی‌صدرایی-سهروردی نمی‌تواند موجود باشد و معانی مجرد بدون مادیت لفظ‌مندی نداریم و وضع صادقانه و حقیقی معنی در خیال مطلق الهی همان است که در خیال منفصل آشکار می‌شود. پس باید مرآت مظهري تجسم یافته و لفظ‌مند را مقول به تشکیک غیرذاتگرایانه و غیر طولی علی‌دانست که حکایت از وسعت و شفافیت و تمام‌نمایی و عدم اعوجاج در مراتب بالاتر مادیت مرآتی دارد.

مطابق دستگاه مفهومی دیالکتیک، معنا در شبکه سیال و صیروری همیشه به تعویق می‌افتد و هیچ‌گاه حقیقت معنا فراچنگ ماسوی‌الله نمی‌آید؛ زیرا به محض تعین یافتگی و ظهور معنی در مرآت مظهر، تجسم و لفظ‌مندی می‌یابد و به خاطر وقوع

۱. این شبکه پیچیده و درهم‌تنیده مفاهیم عرفانی، با جداگانه‌انگاری مکانیکی محققین، در دانشنامه‌ها و معاجم اصطلاحات ابن عربی شرحه شرحه و مثله شده است.

۲. هماهنگی درون‌زا: در مقابل مکانیک و مصنوعی

### رقیقه؛ نحوه ظهور حقایق اسمائی در مرآت قلب

ابن عربی «رقیقه» را در اشعار عرفانی و حکیمانه که در باب منزل حضرت محمدیه (صلی الله علیه و آله)، انشاد کرده است (ابن عربی، بی تا: ۳/ ۲)، ابتدا به مثابه امتداد شعاعی خورشید که در عین (چشم) منعکس شده، لحاظ کرده است و این عین یا چشم را مرآت قلب می نامد. داده های حقایق اسمائی ظاهر شونده در مرآت و چشم قلب، شعاع های نوری هستند که رقیقه خوانده می شود و از تجمع و انباشت این داده های رقیقه ای، صورت علمیه مرآتیه قلبیه متعین می شود و مبدأ قابل و قوه قابل، توسط اضافه اشراقی، طرف سازی می شود.

رقیقه، همان داده ها و شعاع های نوری منتقل کننده مقصود و اطوار آرادى التفاتی وجود مطلق حق تعالی (اسماء و صفات ظاهر شونده) در مرآت قلب است. حقیقت ظاهر شونده وجود مطلق حق تعالی، اراده التفاتی توجهی فرموده است تا صورت اسماء یا نسب خویش را - معدوم العین معقول و غیبی؛ اما مؤثر - در مرآت قلب مظهر متعین و رؤیت جامع تفصیلی (برزخ خیال و مرآت) بفرماید؛ بنابراین امداد و امتداد این شعاع رؤیتی، نوری است رابط میان چشم ناظر یا رآئی (وجود مطلق ظاهر شونده حق تعالی). در نتیجه این رؤیت اضافی اشراقی، انعکاس صورت ظاهر در مرآت قلب، ممکن و میسر می شود و غرض علم تفصیلی تثبیتی و خودآگاهی لفسسه فی غیره برای وجود مطلق حق تعالی، حاصل می شود.

مناظر همان صورت مرآتیه قلبیه است (ابژه خیالی) که توسط مبدأ فاعلی؛ یعنی الله تعالی (ناظر=سوژه) با اشعاع (رفائق نوری) قوه قابل و محصول آن؛ یعنی صورت مرآتیه قلبیه ساخته و طرف سازی می شود و مبدأ فاعلی (الله تعالی) سبب تقلب و تقلیب مرآتیه قوه قابل (مضاف الیه اشراقی) می شود و غرض رؤیتی ناظر (مبدأ فاعلی = حق تعالی) که دیدار اطوار مقصود توجهی و ارادی التفاتی اش بوده است، برآورده می شود. ابن عربی در نصوصی دیگر نیز مکانیزم انعکاسی بازنمایی الله تعالی، صور قلبی مرآتیه اطوار اسمائی خویش را بازگو می کند (ابن عربی، بی تا: ۱/ ۱۵۷).<sup>۵</sup>

در عبارت ابن عربی با شد که ذکر مستقیم از اصطلاح رقیقه کرده است (ابن عربی، بی تا: ۴/ ۲۸۴). در عبارت منقول از فتوحات مکیه شیخ اکبر محی الدین، سخن از تقابل ایمان و کفر را به میان آورده است و اینکه بر اساس ظاهر کرائم قرآنی، خداوند در موضعی به کافر اسناد و نسبیّت ایمان و در موضعی دیگر به مؤمن نسبت کفر داده است (سوره عنکبوت؛ آیه ۶۷).<sup>۶</sup>

پس مؤمن به رأی ثبات و مطلق بودگی خویش نیازمند ایمان های نسبی و کافر شدن به مرزهای ایمان تعینی نسبی سابق و حادث شدن ایمان نسبی و تعینی جدید (نفی نفی) و باز کافر شدن به حد و مرز دقیقه ای ایمان سابق، به رأی ظهور ایمان لاحق الی الابد محتاج کفر دائمی هست؛ یعنی هر تعین مؤمن از همان حیث تعین مؤمن، کافر را نیز در متن و بطن خویش ایجاب کرد و این دیالکتیک نفی و اثبات هولاهویی در مادون ذات مطلق حق تعالی همیشه ساری و جاری است به سیورورت حبی و اعرفی؛ بنابراین ایمان تنها و صرفاً در کفرهای سیوروری دائمی می تواند متعین و دارای معنای محصل شود و البته با معنای لغوی کفر به معنای ستر و پوشیدگی حجاب تعینی نیز بی مناسبت نیست. القصه، غیب و حجاب و حضور مطلق تنها و صرفاً در کشف حجاب ها و سترهای نسبی ولی دائمی می تواند اطلاق و ضرورت خویش را تثبیت و خودآگاهی تفصیلی مرآتی برزخی (جامع فاصل) بیابد.

ایمان و کفر در یک دیالکتیک سیوروری مطلق و دقیقه مندی و مرز یافتگی تعینی است که با نفی شدگی و نفی های دائمی می توانند معنای متحصل و متحقق خویش را بیابند و اسناد کفر به مؤمن در کریمه قرآنی و اسناد ایمان به کافر، عین حقیقت دیالکتیکی عرفان الهی هست و نیازی به تأویلات بارد و مذموم نیست و شاید بتوان هم آوا با ابن عربی گفت: از این دقیقه غفلت موزر که حقیقت است.

۱. وقع الایمان به لکن قرائن الأحوال تخصص و تعطی العلم بالمقصود من ذلك غیر أن الحق ما أرسلها مطلقاً لا ليقیم الحجة علی الذین آمنوا بالباطل إذا هزمهم الکافرون بالطاغوت لما دخلهم من الخلل فی ایمانهم بالباطل فهو عندنا لیس بنصر ذلك الظهور الذی للمؤمنین بالباطل علی الکافرين بالطاغوت... إذا جعلت الألف و اللام للجنس فتشمل کل مؤمن بأمر ما من غیر تعین فهذه حکمة تسمیة الله أهل الباطل مؤمنین و أهل الحق کافرین فلا تغفل یا ولی عن هذه الدقیقة فإنها حقیقة و هی المؤثرة فی أهل النار الذین هم أهلها فی المال إلى الرحمة لأن المشرك آمن بوجود الحق لا بتوحیده.

۲. أ و لم یروا أننا جعلنا حرمًا أمينًا و یتخطف الناس من حولهم أ فیالباطل یؤمنون و ینغمة الله یكفرون.

۳. تمتد منه إلى قلبی رفائقه مثل امتداد شعاع الشمس للبصر... اینی لحنی بحی لا حیاة له و لا حیاة لنا فی عالم السور إن الحیاة آتی تجری إلى أمد هی الحیاة آتی فی عالم الصور.

۴. خلقتکم أطوارا؛ سوره نوح، آیه ۱۴.

۵. و كانت له قدم راسخه فی علم المناسبات بین العالمین و المناسبة الإلهیة آتی وجد لها العالم علی هذه الصورة آتی هو علیها... و جعل الإنسان مجموع رفائق العالم كله

رقیقه، رابط و واسطه غیبی این رفلکسیون است؛ با امداد و امتداد اتصالی این شعاع نوری ممتد، صورت مرآت‌ی قلبیه مظهر (منظر)، اطوار و شئون اسمائی ناظر یا ظاهر الهی را انعکاس و حکایت‌گری می‌کند.

### روح؛ تضایف اشراقی انعکاسی فیضین اقدس و مقدس

گوشه دیگر از این پازل مربوط به مفهوم و اصطلاح پرتواتر «روح» است. کل فرایندهای فیضین (اقدس و مقدس) در مقام ثبوت و از منظر حق تبارک و تعالی، لمحّه واحده‌ای از اراده التفاتی ایشان است؛ اما در مقام اثبات و منظر عوارض تحلیلی ذهن، یکی از اجزای این فرایند انعکاسی به اجزاء معقول تقسیم می‌شود.

یکی از اجزاء این فرایند انعکاسی فیضین اقدس و مقدس همانا «روح» است. روح در نگاه معرفتی ابن عربی، حکم حیات را دارد و به زبان دقیق‌تر و فنی‌تر بخواهیم بگوییم، روح همان رقیقه اسم حی حق تبارک و تعالی است. اسماء الله؛ من جمله اسم حی، همان نسبت‌ها و اضافات و ارتباطات الهی هستند که به نحو غیرمتعین و غیرمتمیز در ذات حق تعالی کامن و مندمج هستند و به اصطلاح ابن عربی معدوم العین معقول و غیبی اما مؤثرند و البته مؤثر بودنشان صرفاً با ظهور یافتن و متعین شدن در مرآت عین ثابت و سپس محققه امکان‌پذیر است (خوارزمی، ۱۳۷۵: ۵۸، ۵۹، ۶۰).

معدوم العین صرفاً وقتی به اسم (الحی) متعین می‌شود که تضایف اشراقی انعکاسی در مرآت مظهر آشکار و متعین شده باشد؛ یعنی ظهور حقیقت ظاهر شونده نسب الهی در مرآت قلب عین ثابت مظهر. چنانکه در مبحث رقیقه گفته شد واسطه این امداد امتدادی اتصالی نوری (جامع فاصله بازتابانه) = برزخیت

العلوم آتی هی لها بمنزلة الغذاء لصورها الجسمیة فبه قوام وجودها... فإذا انصبغت بتلك الأنوار و تحققت بها أفاضت على نفوس الصور السفلیات العنصریات من تلك العلوم بحسب ما قبله استعدادها فيتفاضلون في العلم لتفاضل الاستعداد ثم يعلم بعضهم بعضاً و ليس التعليم إلا رفع الحجب التي حجبها استعدادهم عن قبول ذلك الفيض فكنى عن ذلك الرفع بالتعليم فلم يكن التعليم إلا من ذلك الفيض من تلك الصور العلویات الفلكیات... و بین هذه الصور العلویات الفلكیات و بین الصور السفلیات العنصریات رقائق ممتدة للأسماء الإلهیة و الحقائق الربانیة و هی الوجوه الخاصة التي لكل ممكن الذي صدر منه عن كلمة كن بالتوجه الإرادی الإلهی الذي لا یعلمه المسبب عنه من غیره. ۲. و قد كان الحق أوجد العالم كله وجود شیح مسوی لا روح فیه، فكان كمرأه غر مجلوة؛ و من شأن الحكم الإلهی انه ما سوى محلاً الا و لا بدان یقبل روحا الهیا عبّر عنه بالنفخ فیه؛ و ما هو الا حصول الاستعداد من تلك الصورة المسوأة لقبول الفيض التجلی الدائم الذي لم یزل و لا یزال و ما بقى الا قابل و القابل لا یكون الا من فیضه الاقدس. فالأمر كله منه ابتداءه و إليه انتهائه و إليه یرجع الأمر كله كما ابتداء منه. فاقتضى الامر جلاء مرآه العالم فكان آدم عین جلاء تلك المرآه و روح تلك الصورة.

در موضعی دیگر از فتوحات مکیه خویش، کل فرایند فیضین اقدس و مقدس و کیفیت روابط و مناسبات بینارقاتی حقایق اسماء و نسب الهی و عالم را از حیث مکانیزم توضیح و توصیف کرده است. وی نشان داده است که چگونه از انباشت و تشکل یافتگی این رقائق شعاع نوری ممتد، صورت علمیه مرآتیه قلبیه و مبدأ قابلی طرف سازی می‌شود و تفاضل و تشکیک مراتب ظهورات و احکام مترتب بر آن، شکل و ساختار غیرذاتگرایانه ترفعی می‌یابد (ابن عربی، بی تا: ۲۶۰/۳).

ابن عربی اذعان می‌کند که حقایق و معانی همان اسماء یا نسب و اضافات و ارتباطات الهی هستند که معدوم العین و غیب و معقول‌اند و صرفاً این معانی حقایق اسمائی، با شعاع رابطی رقایقی نوری روحانی می‌توانند؛ مانند ریسمانی (سبب) آویخته از نور، نظر ورزی ناظر یا رآئی الهی در قلب مرئی، خویش را ببیند و دیده شود و بشناسد و شناخته شود تا آن که غرض ظهوری حبی اعرفی حاصل شود.

ابن عربی رقائق را همان شعاع‌های نوری رابطی امدادی امتدادی ساطع شده از غیب معدوم العین معانی اسمائی می‌داند که روابط انتقال اطوار مقصود ارادی التفاتی اسماء، به سوی صورت قلبیه عین ثابت است. این گونه مضاف با این اشعار نوری (اسماء و اطوار اسمائی)، مضاف‌الیه (صورت علمیه مرآتیه قلبیه که عین قلب یا عین ثابت و مبدأ قابلی است) را طرف‌سازی می‌کند و می‌شناسد و شناخته می‌شود و با اراده و توجه التفات الهی است که مسبب عنه (تعینات و مظاهر مرآتیه قلبی) از غیرش (مسبب حقیقی = وجود مطلق ظاهر شونده) از حیث اسماء و نسب الوهی باز شناخته می‌شود.

فمن الإنسان إلى كل شيء في العالم رقیقه ممتدة من تلك الرقیقه یكون من ذلك الشيء في الإنسان ما أودع الله عند ذلك الشيء من الأمور التي أمنه الله عليها لیؤدیها إلى هذا الإنسان و بتلك الرقیقه یحرك الإنسان العارف ذلك الشيء لما یریده فما من شيء في العالم إلا و له أثر في الإنسان و للإنسان أثر فیه فكان لهذا كشف هذه الرقائق و معرفتها و هی مثل أشعة النور.

۱. و بین العالمین رقائق ممتدة من كل صورة إلى مثلها متصله غیر منقطعاً على تلك الرقائق یكون العروج و النزول فیه معارج و مدارج و قد یعبر عنها بالمناسبات و بین تلك الصور العلویات الفلكیات و بین الطبیعة رقائق ممتدة علیها ینزل من الطبیعة إلى هذه الصور ما به قوام وجودها... لیحفظ علیها صورها و بین هذه الصور العلویات الفلكیات و بین النفس الكلية التي عبر عنها الشارع... باللوح المحفوظ... و هو المسمى في القرآن بكل شيء تسمية إلهیة و منه كتب الله كتبه و صحفه المنزلة على رسله و أنبیائه... فبین هذه الصور و بین هذه النفس رقائق ممتدة من حیث أرواحها المدبره لصور أجسادها تنزل علیها العلوم و المعارف بما شاء الله إما من العلم به أو العلم بما شاء من المعلومات الموجودات و المعقولات فإذا حصلت أرواح هذه الصور العلویات الفلكیات ما شاء الله من

مرآت قوه قابل و استعدادی و صورت مرآتیه قلبیه مظهر که با هم وحدت دارند، متحصّل و معنایاب و معنادار می‌شود.

همچنین حقیقت معانی، ریشه در اسماء و نسب معدوم العین و معقول غیبی الهی دارند و هیچ گاه معنی تا متمایز و متکثر و متعین در مرآت قلب مبدأ قلب مبدأ قابل مظهر نشود و اضافه اشراقی انعکاسی نیابد، نمی‌تواند ظاهر بشود و خود را متحصّل و تفصیل یافته و معنادار بیابد؛ بنابراین دوگانه‌های آروح و جسم و معنی و لفظ و مجرد و مادی و حضوری و حصولی در این مشرب معرفتی رنگ می‌بازند.

هیچ معنی‌ای بدون مرآت تعینی لفظ‌مندی و تجسم‌یابی تشکیکی، قابل ظهور و درک و دریافت نیست. هیچ روحی بدون مرآت تعینی بدنمندی و جسمانیت (مقول به تشکیک مراتب غیر ذات‌گرایانه) و هیچ حضوری بدون وساطت تعینی مرآت حصولی قابل درک و دریافت و وصول نیست. پس این بازتجلی تضایفی اشراقی علیرغم نیاز دوسویه ظاهر و مظهر به یکدیگر، سیر از عالی به دانی است و تابع اراده التفاتی توجهی مبدأ فاعلی عالی الهی و اراده حبی اعرافی خیالی او به اضافه و اشراق از ظاهر به سوی مظهر نازل و فایض و سرریز می‌شود. در نتیجه این فرایند بازتجلی اقدس و مقدس دوری صورت مرآتیه قلبیه صاعد می‌شود و ترفیع بالاتخلی در ارض وسیع حقیقت الهی خیال می‌یابد.

### نور؛ تضایف اشراقی میان مبدأ و قلب

حال نوبت می‌رسد به مفهوم پرتواتر کاربردی ابن عربی در فرایند فیضین اقدس و مقدس؛ یعنی مفهوم اصطلاحی نور و ربط آن به دیگر اجزاء تحلیلی بازتجلی اول و دوم، برای پاس‌خگویی به پرسش‌های وحی و آماده‌سازی مقومات تبیینی آن معضّل پیچیده. ابن عربی در چندین موضع وجود را نور و عدم و شر را تاریکی می‌داند و می‌گوید ما در وجود قرار داریم و اسم النور الهی پدیدار و ظاهر کننده و ظاهر شونده است. اصولاً فیض و اشراق؛ یعنی فیضین اقدس و مقدس و تضایف اشراقی ظاهر در مرآت مظهر و بازتجلی اول و دوم، همگی به حقیقت اسمائی نور و شعاع‌های امدادی و امتدادی آن نور؛ یعنی روح ممکن و میسر می‌گردد. لاجرم نور، حی، علیم و رحمان همه امهات اسماء، بدون تمایز و

مطلق) همان شعاع‌های رقیقه‌ای است که ربط و مناسبت اراده التفاتی اطوار اسمائی را در مرآت قلب مظهر، به نحو خلق مدام و تجلی بالاتکرار صیروری حبی اعرافی، به منصفه ظهور می‌رساند و مانند ریسمانی ممتد امداد ظهوری ظاهر در مرآت مظهر و شرط ضروری امکان تحقق ظهوری حقیقت اسمائی را همین رقیقه فراهم می‌آورد، آن هم به نحوه خلغ و لبس و اعدام و ایجادهای پیاپی ظهوری.

ابن عربی این امتداد ممتد اتصال‌ها در عین انفصال‌های فاصله‌گیرانه بازتابانه (خلغ و لبس اعدام و ایجاد تعین مرآتی) را از حیث حیات‌بخشی و فراهم کردن نبوت علمی و سپس وجود عینی (وجد و وجدان)، روح نامیده است. روح همان رقیقت اسم «الحی» (حقیقت معقول معدوم العین مؤثر) است تا حی (ظاهر)، بتواند در مرآت قلب مظاهر متعین به ثبوت علمی و سپس وجود عینی بشود. در عبارتی که ذیلاً نقل خواهد شد ابن عربی، وزان روح را نسبت به جسم به مثابه وزان معانی نسبت به حروف اسماء حسنا ظاهر در مظهر می‌داند (ابن عربی، بی‌تا: ۳۹۶/۲ و ۳۹۷)۱.

ابن عربی معتقد است جسمی که مشهود است از حکم روح است. پس حق را ظاهر شونده (در تمام اسماء و نسب الوهی) به حکم روح می‌داند؛ یعنی اگر شعاع سریان رقیقه روح نبود، آنگاه اسم حی و دیگر اسماء‌الله امکان مضاف شدن به مضاف‌الیه اشراق نوری را نداشتند. پس اضافه اشراقی اسماء‌الله معدوم العین (مضاف) به واسطه مناسبات رابطی همین رقائق حقایق اسمائی است. اسم حی الهی یا همان حقیقت حیات صرفاً با رقیقه‌های روح است که در مظهر متعین شده، معنای محصل و متمایزی می‌یابد و مشهود می‌شود و احکامش ساری و جاری می‌شود.

جان کلام ابن عربی همین جاست که او موجودی متباین و مستقل از مرآت جسم، به نام روح را قائل نیست و روح را فارغ از تعین جسمیه قابل درک و دریافت نمی‌داند و البته نحوه تجمع و انباشت داده‌های رقائقی به نام روح، صورت مرآتیه جسمیه را می‌سازد و متناسب آن داده‌های رقائقی روحانی، جسم مقول به تشکیک و مبدأ قابل و صورت مرآتیه جسمیه ذومراتب و دارای احکام نشئه‌ای خاص می‌شود. البته به نحو غیرذات‌گرایانه و سیال و صیاری. پس حقیقت حیات و رقیقت صرفاً در فرایند بازتجلی در

۱. فكان هو الظاهر و هی غیب فیه فهی باطنه إذ کانت هی عین النفس و النفس باطن  
فقامت للرحمن بهذا النعت من الدخول فی الستر المضاف إلیه بقوله جَنَّتِي مقام الروح  
للجسم الصوری فإنه ستر علیه فالجسم المشهود و الحکم للروح فالظاهر الحق و الحکم  
للمرئ و هو استعداد العالم الذی أظهر الاختلاف فی الحق الظاهر... فالرب و المرئ  
مرتبطان ثنی الوجود به و لبس بثنان ... و خلف تلك الصور المعانی آتی هی لتلك الصور



خویش و عالم را دارای من وهمی تخیلی می‌انگارند (ابن‌عربی، بی‌تا: ۴۸۵/۲).

شاید سر آن که عرفاً تأکید به خود ندیدن و فنا خودآگاهی وهمی می‌کنند، تذکر به همین وضع حقیقی عدمی باشد تا مانند میت در میان دو دست غسل فانی مرآتی باشیم و ادب عبودیت و غرض رؤیتی حق تعالی تأمین شود و بدانیم، او (حق تعالی) نیستیم بلکه نور وجود در انحصار شخص وجود و نور حق تعالی است و تشکیک صدرایی و سهروردی در نور وجود جاری نیست بلکه تشکیک و تفاضل صرفاً در تخیل برزخی وجود و نور و در ظل نور وجود هولاهو ساری و جاری است (ابن‌عربی، بی‌تا: ۳۹ / ۴).

تعیین‌یافتگی نور یا ظلمت نورهای نسی و ممزوج با ظلمت و صیروری سایه و روشن‌ها به نحو لایققی در برزخیت مطلق تخیل وجود الهی ساری و جاری است. غیب و ستر و حجاب احدیت لا بشرط قسمی با تعیین‌یافتگی‌اش در صیوررت و نسبیت یافتگی مطلق و دائمی می‌افتد و بی‌حجابی‌ها و عدم سترها پیاپی ضامن ثابت و اطلاق غیب و حجاب همیشگی و مجهولیت ابدی او است.

### نکته؛ دریافت مواجید و واردات الهی در قلب

مفهوم و اصطلاح «نکته» در منظومه معرفتی ابن‌عربی، مرتبط با آن مفاهیم پیش‌گفته و مبحث تشکیک مراتب قلب و مبدأ و قوه قابل‌معرفت و حیانی است. نکته در لغت، به معنای کندن زمین با چوب دستی یا نیزه است که در زمین فرو بری و اثری که از آن کندن برجا بماند را نکته گویند. در معنای اصطلاحی امر دقیقی را که با امعان نظر به دست بیاید را نکته می‌گویند (حکیم، ۱۳۹۴: ۸۴۱).

ابن‌عربی نکته را به معنای راز و مرکز شعی و درباره پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به عنوان نکته عالم به کار می‌برد (حکیم، ۱۳۹۴: ۸۴۲). نکته، کاربرد دیگری نیز نزد ابن‌عربی دارد و همان بیشتر مدنظر ماست. وی «نکته» را کنار دریافت‌ها و مواجید و واردات الهی ذکر می‌کند و محل ظهور نقطه را در قلب می‌داند. برای تبیین مراد خویش از آیه وحی کردن حق تعالی به آسمان‌ها استفاده کرده است. ابن‌عربی نکته را با امور معرفتی مرتبط

تعیین تکثری در وجود مطلق مندک و کامن هستند؛ اما در واحدیت اسمائی که تعیین علمی است متمایز می‌شوند.

چنانکه گفتیم قوس نزول و صعود و حرکت دوری انعکاسی با تضایف اشراقی نوری میسر است و نور افاضه و اضافه اشراقی مبدأ و قوه قابل و صورت مرآتیه قلب یا عین ثابت را طرف سازی می‌کند (ابن‌عربی، بی‌تا: ۳ / ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۴۱۲/۳ و ۴۱۳)؛ بنابراین نور، حی، علیم، قدیر، سمیع، بصیر و مرید... تمام این اسماء الهی متحقق به مسمای واحد؛ یعنی وجود واحد شخصی لایتناهی حق تعالی، بدون کثرت و تمایزی و ظهوری هستند.

این اسماء به محض ظهور و تفصیل و فاصله‌گیری مرآتی انعکاسی و بازتابانه (فیضین اقدس و مقدس)، مادون ذات لاسم و لارسمی و ملحق به تخیل برزخی مطلق وجود الهی هستند و م شمول صیوررت حی اعرفی تمام اسماء و مظاهر و اقتضائات آن‌ها؛ یعنی اعیان ثابت (مرآت قلب) و اعیان محققه در خارج، همگی خیال وجود مطلق یا به اصطلاح شیخ اکبر در فص یوسفی فصوص الحکم خویش «ظل ممدود» و نور تخیلی یا نور هولاهویی است (خوارزمی، ۱۳۷۵: ۴۱ تا ۳۴۳).

چنانچه در نصوص ابن‌عربی مذکور است، نور مساوق با وجود و غیب مجهول است. صرفاً نور تخیل و نور برزخی که همان نور «هولاهو» است، در تضایف اشراقی افاضی بازتابانه در مرآت مظهر می‌تواند آشکار شود و معنای محصلی بیابد. شعاع‌های این نور حی علیم؛ یعنی رقیقه روح امداد و امتداد از سوی مبدأ فاعلی ظاهر شونده به سوی مرآت قلب یا عین ثابت و سپس محقق است.

اعیان ممکنات ذات ندارند و معدوم و لیست نیره هستند و از نور وجود واحد شخصی حق تعالی سهمی ندارند. وقتی الله تعالی مرآت قابل‌التوب سمیع و سمع ثبوتی شدیدالقوی را اعم از قوه فاعلی یا انفعالی لحاظ می‌کند، آن گاه عکس نور و حیات و علم و کلام و قدرت و اراده الهی بر مرآت قلب اعیان ثابت عدمی بازتابش مجدد می‌شود و صور مرآتیه قلبیه اعیان ثابت ادراک و جدان یافتن و خودآگاهی و دیگر آگاهی و جد وجود می‌یابند و

۱. فنقول: اعلم أن المقول عليه «سوى الحق» أو مسمى العالم هو بالنسبة إلى الحق كالظل للشخص وهو ظل الله وهو عين نسبة الوجود إلى العالم لأن الظل موجود بلا شك في الحس ولكن إذا كان ثم من يظهر فيه ذلك الظل: حتى لو قدرت عدم من يظهر فيه ذلك الظل: كان الظل معقولاً غير موجود في الحس، بل يكون بالقوة في ذات الشخص المنسوب إليه الظل. «فمحل ظهور هذا الظل الإلهي المسمى ذلك بالعالم إنما هو أعيان الممكنات: عليها امتد هذا الظل، فتدرك من هذا الظل بحسب ما امتد عليه

من وجود هذه الذات؛ ولكن باسمه النور وقع الإدراك و امتد هذا الظل على أعيان الممكنات في صورة الغيب المجهول... و كذلك أعيان الممكنات ليست نيرة لأنها معدومة و إن اتصفت بالثبوت، لكن لم تتصف بالوجود إذ الوجود نور. ۲. خودآگاهی وهمی، همان من وهمی دویین است که من را ذات و صاحب حظی از وجود می‌بیند.

## قوام فرایند وحی عرضی تشریحی رسالی با مفاهیم

### دقیقه، رقیقه، روح، نور و نکته

وحی در زمان تعیین یافتگی و دقیقه‌مندی و مرز و حد یافتگی تمیزی تکثری، در همان دم و از همان حیث ظهور تعیین (نفی‌شدگی) به تناقض و نفی نفی می‌انجامد و به مبدأ فاعلی ظاهر شونده وجود مطلق حق تعالی که عرش الهی باشد رفع می‌شود و باز می‌گردد و صرفاً هاله شماتیک یا نکته‌ای از خود و داده‌های ظهوری خود به جای می‌گذارد که از انباشتگی آن‌ها تشکلات و ساختارهای غیر ذات‌گرایانه پدیدار می‌شود.

روح همان رقیقه اسم و حقیقت ظاهر شونده الحی است و ریسمان امداد و امتداد و اتصال اسماء‌الله و شعاع نور وحی است. اسماء و نسب و اضافات ارتباط الهی معدوم العین و معقول و غیبی هستند و صرفاً به گاه تعیین‌یافتگی در مرآت قلب عین ثابت مظهر است که می‌توانند مؤثر باشند و در مؤثر فیه ظاهر شوند. پس حقیقت اسماء و نسب الله (وجود مطلق ظاهر شونده) به گاه تعیین یافتن مرآتی در قلب عین ثابت مظاهر و آشکارگی فرایند نوری اشراقی فیضین اقدس و مقدس می‌بایست با وساطت امدادی امتدادی اعدادی خلع و لیبسی (اعداد و ایجاد) دم به دم؛ مانند ریسمانی مرتعش از شعاع‌های نور این رقائقی حقایق نوری اسم المتکلم در مرآت قلب مظهر (قوه قابل فهم که عین صورت علمیه مرآتیه قلبیه معارف و حیانی است) طرف‌سازی می‌شود و مفهوم‌منه که همان صورت علمیه مرآتیه قلبیه معارف و حیانی و نمایشگر و حکایت‌گر اطوار تکلمی اختصاصی ویژه کلام‌الله تشریحی رسالی قرآنی است به سوی مبدأ فاعلی حقیقت ظاهر شونده‌اش امداد و امتداد جامع فاصل بازتابانه میسر می‌شود.

این رقائقی شعاعی نوری روحی، ممد فرایند بازتجلی هستند و در این فرایند همه کاره و عامل تعیین‌کننده عالی به دانی سیر می‌کند؛ یعنی حقیقت اسم المتکلم به محض اراده التفاتی توجهی به رؤیت خویش در اطوار تکلمی اختصاصی وحی تشریحی رسالی با امداد امتدادی ریسمان‌های شعاع‌های نوری روح‌الامینی جبرئیلی، قوه فهم قابل مرتبه اعلا و اکمل قلب عین ثابت محمدی را طرف‌سازی می‌کند و شناخت جامع فاصل تفصیلی حاصل شده و به رسمیت می‌شناسد و شناخته می‌شود.<sup>۳</sup>

در تمام این فرایندهای خیال برزخی (جامع فاصله‌گیرانه مرآتی) الهی و تجلیات بالاترکار وی، شعاع نوری این ریسمان‌های

می‌داند همان که بر قلب نازل می‌شود و از سنخ معرفت و علم است و علاوه بر بعد هستی شناختی که دارد بعد معرفتی آن با مقوماتی مانند مبدأ فاعلی و مبدأ و قوه قابل انفعالی استعداد و التفات و توجه ارادی است که آگاهانه می‌شود و عنوان علم و معرفت بر او قابل اطلاق است.

به نظر نگارنده با توجه به معنای لغوی و کاربردی «نکته» نزد ابن عربی، یعنی اثر به جا مانده از کندن با نوک تیز سرنیزه، نکته همان هاله شماتیک (رد و اثر) و طرحواره‌ای است که مبدأ و قوه قابل مظهر، در اثر انفعال و پذیرش صورت علمیه مرآت قلبیه، رد و اثر و طرحواره در او پدیدار می‌شود.

هر یک از پنج رکن مذکور؛ «دقیقه»، «رقیقه»، «روح»، «نور» و «نکته» در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و تمام مراحل پیشین در باب فیضین اقدس و مقدس درباره معرفت و حیانی صادق است؛ زیرا وحی سنخی از معرفت است و از دایره احکام تخیل و برزخیت وجود مطلق الهی حق تعالی بیرون نیست.

وحی با انحاء دیگر معرفت تفاوت دارد و می‌بایست تفاوت را در احکام مرتبط با تشکیک جسد و این تمایز یا در مبدأ فاعلی یا در مبدأ و قوه قابل وحی یا اینکه در التفات و توجه ارادی ریشه دارد.

شعاع‌های رقیقه روحانی که از اسم النور، الحی، العلیم، المتکلم و المرید و غیره به مثابه ریسمان (اسباب) امدادی امتدادی اتصالی تفصیلی قوه قابل را با اظهار صورت علمیه مرآت قلبی طرف‌سازی می‌کنند و این صورت مرآتیه قلبیه هنگام بازگشت انعکاسی و صاعد شدگی به سوی مبدأ ظاهر شونده پیش از خود، رد و اثر و هاله و طرحواره‌ای بر مبدأ و قوه قابل به جا می‌گذارند و از این روی است که معنا همیشه به تعویق می‌افتد و قابل اصطیاد برای ماسوی‌الله نیست؛ اما این هاله و طرحواره و رد و اثر در حکم جسد و لاشه‌های از آن معنای ترفع یافته است و از تجمع و انباشت همین داده‌های رقائقی شماتیک و هاله و طرحواره برجای مانده از منفعل شدگی روح قابل از صورت مرآت قلبیه تشکل‌ها و ساختارهای غیر ذات‌گرایانه سازمان‌دهی می‌شود و روابط و مناسبات بینا رقائقی و بیناپدیداری فنومنال اسمائی در زمینه<sup>۲</sup> یا ارض وسیع حقیقت الهی، تخیل برزخی وجود مطلق تعالی به نحو تعاطی و تعامل و دیالوگ‌های دائمی علوم و فنون و تمدن‌ها بر ساخته می‌شوند و فرو می‌باشند الی‌الابد.

که خود شخص ایستاده در برابر مرآت باشد را جمع و فصل می‌کند. اگر این شخصی ایستاده در مقابل آئینه اراده التفاتی توجهی کند تا حالت خشم و قهر و تهدید را در تکلمش و گفتارش ظاهر سازد و رؤیت کند، آنگاه اطوار خاصی را در حین تکلم از خود ابراز و ساطع می‌کند و توسط شعاع‌های نوری رقائق روحی امداد امتدادی از ظاهر تا مظهر و بازگشت صورت مرآتیه به سوی حقیقت ظاهر شونده مبدأ فاعلی، میسر و ممکن می‌شود.

اسم المتکلم حق تبارک و تعالی بنا به اراده التفاتی توجهی خویش با هر شأنی که قصد التفاتی علمی بفرماید می‌تواند مرآت قلب مظهر را با اضافه اشراقی رقائق روح الهی خویش طرف‌سازی کند و متناسب با همان اطوار تکلمی اختصاصی که قصد و اراده التفاتی فرموده است، ریسمان‌های رقایقی روحانی جبرئیلی را با امتداد اتصالی نوری اشراقی می‌آمیزد و ساطع می‌کند.

نحوه انباشتن رقائق روح‌الامینی اقدسی و مقدسی سازنده صورت علمیه مرآتیه قلبیه، مفهوم‌منه معارف و حیانی تشریحی رسالی و بالتبع سازنده قوه فهم مبدأ قابل مرتبه‌اعلی و اکمل و اشرف قلب عین ثابتة محمدی است که در فلکسیون مقدس دوم تدریجاً در عوالم آشکارگی تشکیکی مادی و تجسمی لفظی می‌یابد در خیال منفصل و متصل نبی و عالم حس و ماده.

### بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان داده شد این‌عربی با مفهوم دقیقه، موضع‌مندی و تعیین‌یافتگی دو سویه (منفیت) را که به تضاد و تناقض می‌انجامد نشانه‌گذاری کرده است و امکان ظهور اسماء دخیل در فرآیند ایحاء و آگاهی و حیانی نبی را فراهم می‌آورد. همچنین با مفهوم دقیقه، شعاع‌های داده‌های حقایق اسمایی دخیل در فرآیند وحی را نشانه می‌رود تا بدین وسیله طرف‌سازی تضایف اشراقی در مراتب مبدأ قابل میسر شود. از سویی مفهوم روح، رقائق اسماء‌الله خصوصاً رقیقه اسم الحی را مراد می‌کند تا با وساطت روح قدسی غرض تکلمی حق‌تعالی (المتکلم) در مراتب قلب نبی، بی‌دخل و تصرف و فاعلیت نبی، طرف‌سازی معصومانه شود. مفهوم نور جنبه آشکارگی فی‌نفسه لافسه و فی‌غیره علم و افاضه و اضافه اشراقی حق‌تعالی را منکشف و میسر می‌گرداند و شعاع‌های ریسمان‌مانند نور، حقایق اسمائی دخیل در ایحاء‌الهی، خصوصاً اسم‌علیم و متکلم و مناسبات بین‌راقتی این اسماء را در مراتب قلب مبدأ قابل نبی به نحو فعل‌گفتاری و اطوار تکلمی منعکس می‌گرداند و در آخر مفهوم نکته، همان‌هاله شماتیک و رد و اثر

رقیقه‌های ممد متمد اتصالی در عین فاصله‌گیری انفصالی از ظاهر تا مظهر و تا بازگشت به مبدأ فاعلی ظاهر شونده‌اش (وجود مطلق حق‌تعالی) حضور ظهوری دارند و این فرایند فیضین بازتابانه را برای اسماء‌الله و در این‌جا اسم المتکلم الهی میسر می‌گرداند. در لسان شرع به رقائق روح، ملک یا فرشته می‌گویند و سردسته و کامل‌ترین این شعاع‌های نوری ریسمان‌گونه ممد و متمد همان روح‌الامین قدسی یا جبرائیل امین نامیده شده است.

رقائق روح هولاهو، تجمع داده‌های شعاع نوری صورت مرآتیه قلبیه و قوه فهم را طرف‌سازی می‌کند و نحوه انباشت این شعاع‌های نوری، حالات و شأن و اطوار آن اسماء‌الهی، در محل ظهور قلب اعیان ثابتة است. انباشت این داده‌های رقایقی، حقایق اسماء ظاهر شونده و اطوار تکلمی اختصاصی را و بالتبع آن قوه فهم قابل مرتبه‌اعلی قلب عین ثابتة محمدی را در فیض اقدس طرف‌سازی می‌کند و در فیض مقدس، مفهوم‌منه و معارف و حیانی قرآنی که عین قوه فهم قابل و سازنده مرتبه‌اعلی قلب نبی است به نحوه تدریجی تعیین مرآتی مادی و جسمانی و چسبانی لفظی می‌یابد. در فیض مقدس صور مرآتیه قلب اعیان ثابتة، با التفات حق‌تعالی خویشتن خویش را بازتابش شده و به نحوه تدریجی مرآتی خیالی برزخی می‌یابند که مراتب تجسم‌یافتگی این معانی معقول و مجرد اعیان ثابتة در ماسوی‌الله که همان خیال منفصل و فاصله‌گیرانه مرآتی برزخی باشد به نحوه دو مراتب و مشکک متجسم و متجسد و بدنمندی و مادی می‌شوند.

مادیت‌الطف و لطیف و کثیف در تشکیک غیرذات‌گرایانه به هر میزان و نحوه‌ای که حقیقت ظاهر شونده اسم الهی اقتضاء کند، ریسمان‌های شعاع‌های نوری روح یا همان رقائق را متناسب با همان اطوار ظهوری که طالب آن است و اراده التفاتی توجهی حضرتش آن را قصد کرده باشد، فصل و جمع بازتابانه یا انعکاسی می‌کند.

میزان وضوح و نورانیت و شفافیت تشکیکی شعاع‌های نوری رقائق روح، وابسته به توجه حکیمانه و غایتی است که اسم ظاهر شونده ارادی التفاتی فرموده است و این داده‌های رقایقی روح شعاع‌های نور را ساطع می‌کند تا غرض علمی تفصیلی تثبیتی و رؤیتی‌اش از دیدن آن اسم، با آن اطوار را مشاهده بفرماید؛ به عنوان مثال اگر شخصی در برابر آئینه بایستد و بخواهد حالت محبت‌آمیز خویش را در کلام ببیند، اطوار گفتاری تکلمی اختصاصی را اراده التفاتی می‌کند و ریسمان شعاع‌های نوری رقائق روحی عین‌الربطی را از حقیقت ظاهر شونده تا صورت علمیه مرآتیه مظهر و بازگشت انعکاسی به سوی مبدأ فاعلی ظاهر شونده

خوارزمی، تاج‌الدین حسین. (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*. تهران: انتشارات مولی.

چیتیک، ویلیام سی. (۱۳۹۰). *طریق عرفانی معرفت از دیدگاه ابن عربی*. مترجم مهدی نجفی افرا، تهران: انتشارات جامی.  
دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

غفاری، حسین. (۱۳۹۶). *معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی*. تهران: حکمت.

قلیچ، محمود ارول. (۱۳۹۴). *آفاق عرفان ابن عربی: نگاهی کلی به زندگی و آثار*. ترجمه توفیق ه. سبحانی، انتشارات هرم.

باقی مانده از بازتجلی و اضافه اشراقی، خصوصاً افعال و أطوار گفتاری اسم المتکلم در مرات قلب مبدأ قابل نبی را بازنمایی می‌کند که معانی لفظمند و متجسد در قلب و زبان نبی مرتسم می‌شوند.

## منابع

قرآن کریم.

ابن عربی. (بی‌تا). *فتوحات المکیه*. بیروت: دار صادر.

حکیم، سعاد. (۱۳۹۴). *المعجم الصوفی؛ دانشنامه اصطلاحات ابن عربی*. ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: انتشارات مولی.